



توضیح: این نوشتار، تلخیصی از پایان‌نامه‌ای است که در سال ۱۳۸۹ با عنوان «ارزیابی و بررسی عملکردها و پیامدهای اجتماعی گروه‌های معنویت‌گرا در جامعه ایران (مطالعه موردی؛ گروه پیوندها)» در دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران ارائه شد.

طرح مسئله

جامعه‌ی ایران در یکی دو دهه اخیر و همزمان با رشد طبقات متوسط و مرفه شهری، شاهد رشد و گسترش پدیده‌ای اجتماعی بوده که آن را می‌توان، کم و بیش، پیدا و پنهان و مستقیم و غیرمستقیم، قسمی پدیده دینی به حساب آورد. آموزه‌ها و کتاب‌های افرادی مانند اُشو، کوئیلو و کاستاندا، فنونی مانند یوگا، مدیتیشن و ذن و انواع و اقسام کلاس‌ها و دوره‌های خودشناسی، اعتماد به نفس و موفقیت بخشی از مصادیق این پدیده جدید هستند. بی‌شک این مصادیق، خصوصیات، مکانیزم‌ها و کارکردهای یکسانی ندارند اما جدید بودن و دینی بودن برخی عناصر آن‌ها، به متفکران علوم اجتماعی این اجازه را داده که آن‌ها را میهمانان نوظهور «حیات دینی» به شمار آورند. توجه روزافزون جامعه به «خودشناسی» و «درون‌نگری» و پررنگ شدن «ذهنیت روانشناختی» همراه با نوعی روانشناسی‌های عامیانه و کاربردی و تیراژ بالای کتاب‌های عرفانی عامیانه در

کنار وارد شدن اصطلاحات و واژه‌هایی به محدوده واژگانی روزمره و حتی رسمی مانند انرژی، مثبت‌اندیشی و درون‌نگری، همگی خبر از این میهمان نوظهور می‌دهند. «واژگان در حال تغییر عمدتاً نشانی از یک وضعیت جدید دارند به طور نمونه رایج‌شدن اصطلاحاتی مانند آگاهی و هوشیاری و باور بیشتر به تناسخ در عوض جهان‌پس از مرگ در دهه‌ی ۷۰ را به جنبش‌های جدید دینی نسبت داده اند» (بنگرید به ویلسون و کرسول، ۱۳۸۷: ۵۹).

علی‌رغم این که از پدیده‌ای دینی سخن می‌گوییم دعاوی مطرح‌شده، طیفی از موفقیت، ثروت اندوزی و سلامت تا خودشناسی، خداشناسی و آرامش درون را در بر می‌گیرد. نکته اساسی در «آشتی» و «هماهنگی» امر دینی و امر دنیوی^۱ است. چرا که درون انسان منبع نیروهای قدرتمندی است که با شناسایی و «احضار» می‌توان آن‌ها را آزاد و مدیریت کرده و در نهایت به خدمت امور دنیوی درآورد. البته که امور دنیوی نیز باید در خدمت «معنویت» انسان بوده و از دایره هماهنگی و آشتی خارج نشود. بیهوده نیست که اساساً این اشکال را با شیوه تولید سرمایه‌داری همبسته می‌دانند. سرمایه‌داری نیز بیش از هر شیوه تولیدی بر موفقیت، ثروت اندوزی و رستگاری «فردی» انسان تأکید کرده و آن را یگانه راه نجات بشر می‌داند.

این نوع دینداری‌های جدید در هماهنگی و تناسب با ویژگی‌های طبقه متوسط شهری قرار دارند؛ چرا که آن‌ها نوعی دینداری «سهل»، «خودساخته»، منعطف، غیررسمی و شیک را در دستور کار قرار داده‌اند. دیگر نیازی به خواندن کتاب‌های حجیم مقدس و به جا آوردن عبادات منظم و بعضاً دشوار روزمره نبوده و می‌توان با خواندن کتابی «کوچک» و اعمال سهل و «مفرح»^۲ به امر مقدس متصل شده و مهم‌تر آن که آن را به «خدمت» درآورد. این قسم دینداری جدید، نوعی دینداری حداقلی، ساده و روزمره را جایگزین نوعی دینداری سخت، حداکثری، کلی و آخرت‌شناختی کرده‌اند. همچنین این قسم دینداری‌های جدید با قسمی «فرهنگ عامه پسند» و «اوقات فراغت» که در جامعه مصرفی و شهری شدت یافته است پیوندهایی وثیق دارد. انواع و اقسام کتاب و فیلم‌های عامه پسند که با نوعی «تم» دینی همراه هستند را می‌توان در همسایگی این دینداری‌ها مشاهده کرد. فیلم بارها دیده شده «راز» از مصادیق این فرهنگ عامه پسند است که عمدتاً توسط اعضاء و رهبران اجتماعات مرتبط با این نوع دینداری توصیه می‌شود. در همین راستا، برایان ترنر از نوعی دینداری تلفیقی، شهری و تجاری شده یا «بازارهای معنوی» سخن گفته و محبوبیت کتاب‌هایی مانند «رمز داوینچی»^۲ را جلوه‌های دینی فرهنگ عامه دانسته است (ترنر، ۱۳۸۷).

آن چه گفته شد جنبه‌های فردی و فردگرایانه وضعیت جدید را پررنگ کرده است حال آن که نباید از اشکال گروهی این نوع دینداری جدید غافل شد؛ چرا که به جای فردگرایی همه جانبه، انواع و اقسام ضروریات و مقتضیات گروهی محدودکننده آزادی فرد در آن‌ها جایگزین خواهد شد. اجتماعاتی که تنها در قالب کلاس و کارگاه آموزشی نبوده و همراه با نوعی رهبری فرهمند،

1. secular

2. The da vinci code

سلسله مراتب گروهی، شبکه‌های ارتباطی و نظام اعتقادات گروهی و آئین‌های خاص خود هستند؛ نظام اعتقادی که به شدت تلفیقی بوده و عناصر دینی و غیردینی بعضاً متضاد اما «مصرف‌پذیر» و «کارا» را شامل می‌شود.

عرصه مفهوم‌پردازی این اشکال جدید چه در غرب و چه در ایران با چالش‌های زیادی مواجه بوده است. نهادهای رسمی دین به ویژه در ایران از دینی دانستن آن‌ها سرباز زده و عمدتاً آن‌ها را غیرمشروع، کاذب و انحرافی قلمداد کرده‌اند (بنگرید به حسین شریفی، ۱۳۹۲ و مظاهری سیف، ۱۳۸۷). متفکران علوم اجتماعی نیز از مفاهیم مختلفی برای توضیح این پدیده جدید استفاده کرده‌اند. سیالیت، انعطاف و تنوع بسیار این دینداری‌ها سبب شده عرصه مفهوم‌پردازی آن به عرصه‌ای سخت و چالشی تبدیل شود. بنابراین برای مطالعه تجربی، نیازمند نوعی «تحدید مفومی» برای نشان دادن محدوده و حدود و ثغور موضوع تحقیق هستیم. «معنویت‌گرایی‌های جدید» در شکل عام و «اجتماعات معنویت‌گرا» در شکل خاص و گروهی آن در درون «محدوده مفومی» دینداری‌های جدید، ابزار مفهومی است که در این پژوهش تجربی به کار گرفته شده است.

پرسش این پژوهش نه تبیین ظهور و بروز اجتماعات معنویت‌گرا بلکه پرسش از سازوکارها و پی‌آمدهایی است این اجتماعات به همراه می‌آورند. بنابراین پرسش‌هایی مانند: این‌گونه اجتماعات چگونه وعده‌های خود را اجرایی می‌کنند، چه افرادی را فرا می‌خوانند، چه کنش‌های اجتماعی را «ممکن» کرده و مخاطبان‌شان را از چه کنش‌هایی برحذر می‌دارند و در نهایت آن‌ها را در چه نسبتی با «جامعه» قرار می‌دهند پرسش‌های راهنمای این پژوهش بوده است. هر چند این پژوهش تبیین را یکسره رها نکرده و به نوعی در درونش مستتر است، اما پرسش اصلی نه پرسش از تبیین صرف، که تا به حال درباره این قسم دینداری‌ها انجام شده و نابسند به نظر می‌رسد، بلکه پرسش از اثرگذاری و «تیرو گذاری» آن‌هاست. همچنین اگر چه بدیهی است که مخاطبین «دقیقاً» به همان «سوژه»‌های دلخواه اجتماعات معنویت‌گرا تبدیل نشده و خواست‌های آنها را با خواست‌های خود می‌آمیزند و محتمل است که به چیزی جدید بدل سازند، اما از آن‌ها در این پژوهش صرف‌نظر کرده و تلاش کرده به آن چه اجتماعات معنویت‌گرا بدان اهتمام می‌ورزند نزدیک شویم.

تأملی در مفهوم اجتماعات معنویت‌گرا

مفهوم جنبش‌های جدید دینی با تمامی قرابت‌هایش، برای توضیح دینداری‌های جدید دینی و کاربرد تجربی آن در جامعه‌ای مانند جامعه ایران با مسائلی مواجه خواهد شد. چرا که به دلیل قدرت نهادی دین، هر شکلی از دینداری، اساساً نخواهد توانست شکل جنبشی و گروهی حداکثری به خود بگیرد. عضوگیری آزاد، جمع‌آوری منابع مالی، تبلیغ و ترویج عمومی و «ضدفرهنگ»^۳ شدن در جنبش‌های جدید دینی در چنین جوامعی اساساً بلاموضوع است. بنابراین شاید استفاده از مفهوم «اجتماعات معنویت-گرا» که نشان از اجتماعاتی حداقلی، موازی و بعضاً خارج از دید عموم داشته و در قالب و هیئت کلاس‌های روانشناختی و خودشناسی ادامه حیات می‌دهند کارآمدتر به نظر برسد. از سویی دیگر، مفهوم جنبش‌های جدید دینی چندان قادر نیست اشکال غیرگروهی دینداری‌های جدید را توضیح دهد. آن‌جا که با خیل عظیمی از انتشارات فرهنگ عامه دینی، فیلم و

³. counterculture

سریال‌هایی با تم‌های جدید دینی و کلاس‌ها و کارگاه‌های خودشناسی و اعتماد به نفس مواجه‌هستیم؛ نوعی «دینداری عامه‌پسند»⁴ (بنگرید به لیپی، ۱۳۸۵) و تجاری‌شده که می‌توان از آن به نوعی «معنویت‌گرایی‌های جدید» نیز یاد کرد. که در جوامع مصرفی و شهری گسترش یافته و طبقات متوسط و رو به بالای شهری را در میان پیروانش می‌بیند. این پدیده نتیجه نوعی دینداری مصرفی و بازاری و «فراغتی‌شدن» امر دینی است. برایان ترنر این «بازار معنوی» را این‌گونه توصیف کرده است: «چنین اشکالی از دین، گرایش فردگرایانه شدیدی دارند، از این نظر که از هیچ عقیده رسمی پیروی نمی‌کنند ارتدوکس-اند، میل به تلفیق دارند... این ادیان پسانهادی و پسامدرن اند... این اشکال جدید دینی را می‌توان معنویت‌گرایی‌های جدید خواند» (ترنر، ۱۳۸۷). «اجتماعات معنویت‌گرا» شکل گروهی «معنویت‌گرایی جدید» است. این اجتماعات عناصری از سنت‌های مختلف دینی و غیردینی متنوع و ناهماهنگی که زمینه‌زدایی شده‌اند را تلفیق کرده و کلیت معنابخشی را برای اعضایشان تولید می‌کنند. این اجتماعات به جای رستگاری حداکثری، «نسخه‌های کوچک نجات» را برای زندگی روزمره اعم از خوشبختی، موفقیت و سلامتی فراهم می‌آورند. اساساً روح و روان انسان می‌بایست اصلاح، دستکاری و آسیب‌شناسی شود تا انسان به گونه‌ای بهتر و کامل‌تر به امر متعالی متصل شده و نیروهایش را به خدمت خود درآورد؛ نوعی آشتی و هماهنگی امر متعالی و زندگی این‌جهانی. «این گروه‌ها نه بر افتادن صرف در ورطه‌ی ارزش و دست‌آوردهای این‌جهانی تاکید می‌کنند و نه بر وارستگی و غنای معنوی و روحی خارج از دنیا؛ آنها به نحوی می‌کوشند توفیق دنیوی را با جست‌وجوی معنا ترکیب کنند» (همیلتون، ۱۳۸۷: ۳۶۰).

۱- توضیحی مختصر در مورد سازمان «پیوندها»

سازمان «پیوندها» با محوریت آموزش‌های خودشناسی و درون‌شناسی و با استفاده از نوعی احساس دینی، کلاس‌ها و سمینارهایی تحت عناوین «عمق درون»، «پرواز درون» و «ارتقاء درون» در یکی از هتل‌های اطراف تهران با جمعیتی بالغ بر ۲۰۰ نفر برگزار می‌کند. مابین سمینارها که بسته به شرایط ۱ تا ۳ ماه فاصله وجود دارد افراد می‌بایست به منظور محافظت از خود و آن چه «کسب» کرده‌اند با سازمان و افرادش در ارتباط باشند. حفظ این پیوند نیز از طریق کلاس‌های مربیگری، دوره‌های آموزشی، فعالیت‌های اجرایی مربوط به سازمان، میهمانی‌های دوستانه و روابط غیررسمی میان اعضاء بدست می‌آید. هر چه این ارتباط بیشتر بوده باشد فرد در سلسله‌مراتب سازمان نیز بیشتر پیشرفت می‌کند. «دکتر» یا همان رهبر گروه، مربیان، کارمندان و اعضاء جدید، از بالا به پایین، سلسله‌مراتب سازمان را نشان می‌دهند. مربیان همان قدیمی‌ها و از حلقه وفاداران دکتر بوده که همه آموزش‌ها را از سرگذرانده‌اند. کارمندان در ابتدای آموزش قرار داشته و تنها یک دوره را سپری کرده‌اند و تازه‌واردها هم تنها به دکتر اعلام وفاداری کرده‌اند. همچنین در کلاس‌های خودشناسی و مربیگری، اعتقادات سازمان آموزش داده شده و در سمینارها در کنار آموزش، مجموعه‌ای از بازی‌های نمایشی که شکلی مناسبی و جمعی به خود می‌گیرد اجرا می‌شود. فارغ از این فضاها رسمی، میهمانی‌ها و گردهم‌آیی‌های دوستانه و غیررسمی نقش مهمی در عملکرد و

⁴ .popular religiosity

اثرگذاری واقعی سازمان ایفا می‌کند. همچنین تبلیغات سازمان به شکل شبکه ای انجام شده و هر فردی با معرفی سازمان به شبکه‌ی ارتباطی خود دیگران را به حضور در آن دعوت می‌کند. این فعالیت تبلیغاتی و جذب دیگران می‌تواند فرد را به درجات بالاتری از سلسله‌مراتب و البته مراتب بالای حقیقت مبتنی بر خودشناسی ارتقاء دهد چرا که به نجات انسان‌ها کمک کرده‌است.

۲- کاریزماتیک‌سازی^۵

رهبر در اجتماعات معنویت‌گرا نقش محوری را ایفا می‌کند. می‌توان گفت اجتماع معنویت‌گرا بر محوریت یک رهبر پایه‌گذاری و تثبیت شده و با از بین رفتن نقش آن از بین می‌رود. رهبران اجتماعات معنویت‌گرا در کنار مشروعیت عقلانی به کیفیاتی نیازمندند که متناسب با دعاویشان باشد؛ کیفیاتی خارق‌العاده و منحصر بفرد. فرایندی که این ویژگی‌های خارق‌العاده و فراانسانی در روندی سراسر غیرطبیعی، ساختگی و تصنعی به انسانی معمولی بخشیده می‌شود را «کاریزماتیک‌سازی» می‌گوئیم. کاریزماتیک‌شدن البته ربطی به اصالت و حقانیت ادعاهای کاریزما نداشته و به پذیرش پیروان مرتبط است. همان طور که «ماکس وبر» بیان کرده‌است: «ما در اینجا اصطلاح فره را در معنایی تهی از هرگونه بار ارزشی به کار می‌بریم... البته برخی این‌ها را، دست کم از دیدگاه ارزش‌گذارانه، نوعی فریب می‌دانند. اما جامعه‌شناسی به این مسائل نمی‌پردازد» (وبر، ۱۳۸۴: ۹-۲۷۸). رهبر «پیوندها» طی فرایند کاریزماتیک‌سازی از نظر پیروانش واجد نوعی قدرت برتر، خارق‌العاده و فرازمینی می‌شود. در این جا به برخی فکت‌ها در خلال مشاهدات اشاره می‌شود:

- یکی از حضار خطاب به دکتر: احساس می‌کنم که شما نیرویی ماورائی دارید. دکتر جواب می‌دهد: اگر دست کائنات پشت من نبود در این کلاسها نابود می‌شدم.
- یکی از حضار در حالی که گریه می‌کند: در طول تاریخ انسان‌سازی کار مشکل و دشواری بوده است و مطمئناً هر چند سال، چنین آدمهایی پیدا می‌شوند؛ شما هم انسان ساز هستید. من معتقدم که در این جا معجزه اتفاق افتاده و شما معجزه‌گر هستید.
- دکتر می‌گوید: اتخاذ الگو در خودشناسی بسیار مهم است مانند پیغمبر، رهبر، نویسنده یا من. البته من مهم نیستم بلکه پیام من حائز اهمیت است.
- جمعیت حاضر، پس از آنکه نطقی آتشین توسط دکتر ایراد شد، به شدت و با شور و هیجانی وصف‌ناشدنی به تشویق و ابراز احساسات پرداختند؛ تو گویی آنها شخصی خارق‌العاده با نیرویی برتر را می‌ستایند.

چه عواملی رهبر «پیوندها» را در قامت یک شخصیت خارق‌العاده ارتقاء می‌دهد: (۱) رهبر در هاله‌ای از ابهام: گذشته‌ی دکتر در هاله‌ای از ابهام قرار دارد. کسی چیز زیادی از گذشته او نمی‌داند. حلقه وفاداران نیز تمایلی به دادن اطلاعات نداشته و به

⁵. charismatic making

دادن اطلاعات کلی و مبهم از او بسنده می‌کنند: «دکتر در ابتدا در ارتباط با هواپیماهای نظامی کار می‌کرده اما عشق و کمک به انسانها سبب شد تا آن را رها کرده و به روانشناسی رو بیاورد». آنها همچنان می‌گویند: «دکتر و گذشته اش مهم نبوده بلکه پیام و وعده اش مهم است و حضور ما در گروه معطوف به پیام اوست». آنها به گونه‌ای وانمود می‌کنند که گویا تنها باید او را بپذیری و ایمان بیاوری، بی آنکه در موردش چیز زیادی بدانی. (۲) بر ساخت بحران و وعده نجات: کاریزما عمدتاً در وضعیت های انقلابی، بحرانی و استثنایی زاده می‌شود. حال یا این وضعیت وجود دارد مانند انقلاب ها یا قحطی یا بحران های اجتماعی یا این که شخصی، وضعیت موجود را شرآلود و بحرانی قلمداد کرده و خود را به عنوان منجی و پایان بحران مطرح می‌کند. مطابق نظر وبر «کاریزما نهادها را درهم می‌شکند، نظم موجود و فشارهای اجتماعی را مورد مواخذه قرار می‌دهد و به جای آن به شیوه نوینی از فهم مناسبات میان انسانها دعوت می‌کند» (فرونه، ۱۳۸۳: ۲۲۰). رهبر «پیوندها» از سویی دائماً از بن بست جهان، بحران معنویت، حاکم شدن مادیات و تکنولوژی و وضعیت بحرانی خانواده در جهان امروز سخن گفته و از سویی دیگر وضعیت بحرانی و غیرعادی پیروان را به آنها یادآوری می‌کند: «جهان به بن بست معنویت رسیده است؛ عدم تعادل بین مادیات و معنویات در جهان بزرگترین مشکل است. وقتی تکنولوژی قدرت گرفت به تدریج خود ما را به اسارت درآورد. باید روزنه امیدی پیدا کرد؛ عشق تنها چیزی است که می‌تواند ما را از این بن بست خارج کند». یکی از همکاران دکتر در باره او چنین می‌گوید: «این فکر که انسان ابزار شده برای نابودی دیگران، سبب گردید که دکتر از ثروت و موقعیت خود گذشته و به خودشناسی بپردازد؛ او در شرق و غرب به خودشناسی پرداخت تا انسانها را نجات دهد» (۳) طراحی شخصیت خارق العاده: همزمان با ساخته شدن هویت گروهی و قدرت گرفتن و نیرومند شدن آن، تدریجاً، رهبر «پیوندها» نیز به مثابه یک رهبر کاریزماتیک بیشتر مورد پذیرش واقع می‌شود. در واقع افراد، نیرو و قدرتی که با در کنار هم قرار گرفتن و غلیان جمعی تولید شده را به چیزی خارج و «بیگانه» از خود نسبت داده و آن را می‌ستایند. همچنین احساس اتصال به امر متعالی و فرازمینی که به واسطه‌ی طراحی، برنامه ریزی و مهندسی وضعیت به دست می‌آید، نقش مهمی در این فرایند بازی می‌کند. آنها رهبرشان را تجسم انرژی‌های عظیم موجود در کائنات می‌پندارند. چگونگی آرایش و پوشش دکتر، مناسکی و نمایشی بودن ورود و خروج او به سالن و همچنین حمایت نور، موسیقی، تنظیم صدا و طراحی صحنه در زمان نطق‌ها بخشی از تمهیداتی است که در کاریزماتیک‌سازی شخصیت دکتر به کارگرفته می‌شود. روایت زیر بخشی از این تمهیدات را نشان می‌دهد:

«درها باز می‌شوند. کارمندان با سرهای پایین در آستانه‌ی در ایستاده اند. صدای موسیقی به گوش می‌رسد. صحنه با گل، شمع‌های روشن و نورپردازی آراسته شده است. حضار احترام گذاشته و دست به آسمان می‌برند. همبستگی خاصی میان افراد دیده می‌شود و نیروی جمعی قدرتمندی بر فضا حاکم است. دکتر با پوششی سراسر سفید و همراه با تشویق حضار وارد شده و به جلوی جمع می‌رود... کارمندان در دور تا دور سالن مستقر شده اند. موسیقی قطع شده و ناگهان دکتر فریاد می‌زند: «زندگی دوباره». کارمندان و حضار با دکتر هم‌صدا شده و او را همراهی می‌کنند. غلیان، شور و احساس جمعی به اوج خود رسیده و افراد را از خود بی‌خود کرده است. مردان، زنان و کارمندان سه حلقه‌ی جداگانه و تودرتو تشکیل می‌دهند. نور سالن کم شده و چشم های حضار بسته می‌شود. دکتر با لحنی اسرار آمیز می‌گوید: «اکنون خورشیدِ قلبم شروع به تابیدن کرده و کائنات بر من نظر افکنده اند. اکنون من سبکبال شده و از گناهان پاک شده‌ام». موسیقی به جریان می‌افتد. سپس کارمندان

که در مرکزیت حلقه‌ها قرار گرفته‌اند رقص سماء را در هماهنگی با موسیقی به اجراء گذاشته و دیگران را هم دعوت به این کار می‌کنند».

۳- مهندسی احساس دینی

بازی‌ها و مراسمی که برای اجرا در دوره‌های «پیوندها» طراحی شده‌اند علاوه بر آن که نوعی تمرین عملی اصول و اعتقادات آنها است، نوعی احساس دینی اتصال به امر متعالی و فرازمینی را برای آنها به ارمغان می‌آورد. پیروان در پایان هر بازی و مراسم به این احساس دینی اشاره می‌کردند:

- وقتی حس کردم که به کائنات وصل شده و چقدر در برابرش کوچک هستم مشکلاتم را فراموش کردم.
 - وقتی در اوج بودم، پیامبران را حس کرده و احساس کردم نوری به سمت من می‌آید.
 - انرژی در کهکشان در جریان بوده و انسان می‌تواند این انرژی را کسب کند. به این انرژی دست پیدا کردم.
 - من در زندگی، گناهان زیادی مرتکب شده‌ام اما اکنون احساس می‌کنم که بخشیده شده و گناهانم پاک شده است.
- بازی‌ها و مراسم همه از پیش طراحی شده و برنامه ریزی شده است. همه چیز در مکان و زمان «قراردادی» خود به پیش می‌رود. از مکان برگزاری که در هتلی خارج از شهر و به دور از هیاهوی شهر و تعلیق مشکلات عینی آن برنامه ریزی شده، زمانی که قرار است اعضاء به این احساس دینی دست پیدا کنند و بازی‌هایی که در آن احساس دینی تولید می‌شود همه از پیش به دقت و با وسواسی هنرمندانه و تردستانه تعیین شده‌اند. همه چیز طبق برنامه و طرح از پیش تعیین شده اجرا می‌شود. این برنامه‌ی طراحی شده‌ی گروه است که تعیین می‌کند چه زمانی، چه میزانی، در چه مکانی و با چه کیفیتی می‌توان سخن گفت، سکوت کرد، گریست، شادی کرد، رقص و پایکوبی کرد، به گذشته سفر کرد، آینده را تصور کرد، تخیل و آرزو داشت و یا حتی مهربان بود. حتی از پیش تعیین شده است که افراد در زمان و میزانی مشخص با حمایت موسیقی و نورپردازی فضا به یکدیگر عشق و گل و لبخند هدیه کنند.

فرایندی که با کنترل همه موارد مزاحم، و به اتکاء طراحی فعالیت‌هایی از پیش تعیین شده و با کمک انواع و اقسام تدابیر هنری و تکنولوژیک، نوعی احساس دینی تجربه‌ی امر استعلایی تولید می‌شود را به مهندسی احساس دینی تعبیر می‌کنیم؛ به این ترتیب که هنر و تکنولوژی (موسیقی، نور، صدا، گریم، طراحی لباس، تئاتر و صحنه آرایی) به نحوی به کمک فعالیت‌های جمعی از پیش طراحی شده، می‌آیند تا احساسی از پیش تعیین شده را به بیشترین میزان و بهترین کیفیت در زمان و مکانی قراردادی و فضایی کنترل شده به وجود آورند.

موسیقی‌های از پیش تعیین شده، نورپردازی فضا، تنظیم صدا، آرایش و گریم خاص دست اندرکاران، رنگ و نوع پوشش، نحوه استقرار افراد و ریتم حرکت و صحنه آرایی، همگی فضا را با هدفی از پیش تعیین شده هدایت و جهت‌دهی می‌کنند. روایت زیر برگرفته از مشاهدات زنده محقق از این مهندسی احساس دینی است:

«دکتر ناگهان فریاد می‌زند: خدایا به من قدرت بده. موسیقی به جریان افتاده و کارمندان به میان جمع می‌آیند. آنها به رقص و پایکوبی عرفانی مشغول شده و دیگران را هم دعوت به این کار می‌کنند. سپس از حضار خواسته می‌شود دست‌ها را به سوی آسمان بلند کنند. موسیقی ریتم تندتری به خود می‌گیرد. کارمندان «هو هو» کنان به رقص ادامه می‌دهند. جمع در شور و شغفی زایدالوصف به سر می‌برد؛ عده ای می‌رقصند، عده ای دست به آسمان می‌برند، عده ای یکدیگر را درآغوش گرفته و کسانی نیز به سجده می‌افتند. پس از مدتی موسیقی قطع شده و کارمندان هم صدا با هم می‌خوانند: «زندگی دوباره».

شگفتا که این وضعیت «مهندسی شده» حتی نسبت به کسانی که خود جزئی از تولید و ساخت آن بوده و در تمامی مراحل ساخت آن ناظر و شریک بوده‌اند، به امری «بیگانه» و «بیرونی» تبدیل شده و آنها را مسحور خود می‌سازد. در حالی که خود افراد خالقان این احساس دینی بوده‌اند اما محصول نهایی بر علیه آن‌ها «قدعلم» کرده و به چیزی مهیب و بزرگ در برابر آن‌ها بدل می‌شود که گویی هیچ قرابت و مناسبتی با آن ندارند. این امر بیگانه‌شده از خود، بسیار شبیه فرایندی است که کارل مارکس، بیگانگی کارگر از محصول کارش می‌داند: «شیئی که کار تولید می‌کند یعنی محصول کار، در مقابل کار به عنوان چیزی بیگانه و قدرتی مستقل از تولید کننده قدعلم می‌کند... رابطه کارگر با محصول کار خویش، رابطه با شیء بیگانه است... کارش تبدیل به یک شیء و یک هستی خارجی شده است... مستقل از او و به عنوان چیزی بیگانه با او موجودیت دارد و قدرتی است که در برابر او قرار می‌گیرد» (مارکس، ۱۳۸۲: ۷-۱۲۵).

۴- بسته‌های معنوی

«پیوندها» مانند بیشتر اجتماعات معنویت‌گرا نه بر اساس یک سنت دینی، عرفانی یا شبه‌علمی بلکه بر اساس مجموعه‌ای از آن‌ها عمل می‌کند. آنها بسته‌هایی را آماده و عرضه می‌کنند که عناصر و نشانه‌هایی از سنت‌های گوناگون در آنها یافت می‌شود. چندان اهمیت ندارد که منطقیاً این سنت‌های گوناگون با یکدیگر سازگار بوده چرا که «مصرف‌پذیری» محصول نهایی واجد اهمیت است. این عناصر بی‌هیچ محدودیتی از زمینه‌های سنتی خودشان جدا شده و به گونه‌ای «مسالمت‌آمیز» در «بسته معنوی» کنار هم جای می‌گیرند. این بسته‌های معنوی می‌توانند از جامعه‌ای به جامعه دیگر، «بومی» و محلی نیز شده و متناسب با ذائقه و سلائی مشتریان «بازبسته‌بندی^۶» شوند. استفاده از این مفهوم برای نشان دادن عناصر به کار گرفته شده در اجتماعاتی مانند پیوندها به ما کمک می‌کند تا تنظیمی، ساختگی، گزینشی و کنترل شده بودن عناصر را نشان دهیم. مفهوم بسته معنوی قرابت‌های بسیاری با مفاهیمی مانند مصرفی شدن، بازاری شدن، فراغتی شدن و کالایی شدن دین دارد. هر گروهی که بسته معنوی بهتری تهیه و در بازار عرضه کند و بهتر ذائقه‌ی مصرف کننده را بشناسد بهتر می‌تواند بسته اش را بفروشد. رقابت در فروش بسته‌ها مستلزم نوعی «مستری‌مداری» و «بازبسته-بندی» های جدید متناسب با مد روز است. فرایند بسته‌بندی و بازبسته‌بندی به وضوح در «پیوندها» مشاهده می‌شود. انواع و اقسام سخنان و گفته‌های بزرگ، واژه‌های رعب‌آور و بازی‌های مسحورکننده بیش از آن که وضعیتی شگفت‌انگیز،

⁶. package

⁷. repackage

خارق‌العاده و خاص را نشان دهند بر وضعیتی دلالت می‌کنند که همه جزئیاتش از قبل تعیین و گزینش شده و در راستای هدفی معین، در قالب بسته ای تنظیم می‌شود. در بسته معنوی «پیوندها» عناصر مختلفی از سنت‌های مختلف دیده می‌شود: بودیسم (زنبور ذهن)، هندوئیسم (چاکراه)، عرفان مکزیکی (ماسک خود)، اشو، کوئیلو، سپهری، مولانا، فروید و غیره. همان طور که می‌بینیم تنوع و تکثر بسته معنوی «پیوندها» برای جذب مخاطب بیشتر به خوبی رعایت شده‌است. فرایند «بازبسته‌بندی» نیز با گذشت زمان در «پیوندها» انجام می‌شود. به این ترتیب که بر اساس مخاطبان و همچنین اقتضائات مصرفی روز، عناصری به بسته افزوده یا از آن کم می‌شود. به عنوان نمونه در سمینارهایی که افراد «مذهبی» بیشتری در آن شرکت می‌کنند عناصر اسلامی به بسته‌ی «پیوندها» افزوده می‌شود. پر واضح است این فرایند با مفاهیمی مانند «دینداری خودساخته»⁸ یا «دینداری موازی»⁹ که قائم به فرد است تفاوت‌های ماهوی دارد. در این جا بسته توسط گروهی تهیه و تولید شده و به مصرف کننده عرضه می‌شود و مصرف کننده به گونه‌ای «منفع‌لانه» آن را مصرف می‌کند. در حالی که وقتی از دینداری موازی یا خودساخته حرف می‌زنیم بر جنبه تولیدی، خلاقانه و «فعالانه» آن و این که فرد متناسب با تجربه دینی خود دست به انتخاب و بازترکیب امر دینی می‌زند تأکید می‌کنیم.

۵- اعتقادات و باورها

هستی‌شناسی «پیوندها» به این ترتیب است که جهان به جای خدا یا خدایان، در برگیرنده انرژی‌های بی پایان و جاری است. کائنات نقطه یا مرکز انرژی‌های اسرارآمیز جهان است. ما توان شناخت و دستیابی به کائنات را نداشته و تنها باید نسبت خود را با آن تنظیم و هماهنگ کنیم. «پیوندها» معتقد است: «شما مقهور کائناتید. اگر با کائنات همراه شوید و به امواج آن بپیوندید به شما کمک کرده و راه درست را نشانتان خواهد داد. درحالی که اگر در مسیر حرکت آن سنگ‌اندازی کرده و بر علیه‌اش توطئه کنید، گرفتار امواج خروشان آن خواهید شد. اگر در راه حقیقت و روح جهان مقاومت کنید با سر به زمین خواهید افتاد». قضاوت، تردید، تعقل و مخالفت ما را بی‌واسطه از انرژی‌های جهان دور خواهد کرد. تنها در صورت پذیرش و تسلیم، انرژی از طریق نقاطی در بدن به نام «چاکراه» وارد ما می‌شود. تنها باید به ندای درون گوش سپرد و جهان «بیرون» را یکسره پذیرفت. خود کائنات دنیای بیرون را تنظیم خواهند کرد. «رشد و بلوغ نهایی وقتی است که با همان وجد و نشاط کودکی که می‌گوید نه، بگویی آری. این یک دوران کودکی ثانی است» (اشو، ۱۳۸۰: ۱۸۱). «کودک درون» یکی از تمثیل‌های مهم اجتماعات معنویت‌گرا و همچنین «پیوندها» است. کودکی به درجه‌ای از رشد معنوی و تکامل درونی انسان اشاره می‌کند؛ تکاملی که با خصوصیات دوران کودکی انسان شباهت‌های بسیار دارد: سادگی، معصومیت، شادی بی حد و حصر، آرامش، سکوت، پذیرش بی چون و چرا و آری گویی، به کار نبردن عقل، در لحظه زیستن، احساس و سلامت، تردید نکردن، قضاوت نکردن و غیره. به عبارتی سیر قهقرایی انسان با عبور از دوران کودکی آغاز شده و هرچه بیشتر به جلو می‌رود این وضعیت بغرنج‌تر خواهد شد. مدرسه، دانشگاه، تبلیغات، کتاب و روزنامه و هر آنچه که کودک را در مسیر انتقال آموزش، آگاهی و تجربه قرار می‌دهد دست‌اندرکار این قهقرا می‌باشند. «لحظه ای که کودک قدم به اجتماع می‌گذارد، چیزی فوق‌العاده ارزشمند را از

⁸ .self made religiosity

⁹ .parallel religiosity

دست می‌دهد، او رابطه اش را با پروردگار یکتا از دست می‌دهد» (همان: ۲۷). از دیگر شاخصه های کودک آن است که از یک «لحظه» بدون آنکه به آن فکر کند، در مورد آن قضاوت کند، به گذشته و آینده نگاه کند، خوب یا بد بودن آن را تحلیل کند، پیامدها را بسنجد و حد و مرزها را رعایت کند، لذت می‌برد. بنابراین فردی که با کودک درونش به هماهنگی رسیده و به عمق درون خود رسیده است «زیستن در لحظه» را تجربه می‌کند. «کودکان در خلق لحظه های ناب و حقیقی مهارتی فوق‌العاده دارند. آنها هنوز نیاموخته‌اند که خوشحالی شان را به بعد موکول کنند و آن را به تعویق بیندازند» (دی آنجلیس، ۱۳۸۷: ۴۹). اتصال به انرژی های موجود در جهان و به خدمت درآوردن آن‌ها در مسیر خوشبختی، موفقیت و سعادت مستلزم نوعی درون‌نگری و نوعی «خودشناسی» است. خودشناسی هم به معنای رجوع به خود و درون است و هم به معنای آن که هر کسی «خودی»^{۱۰} دارد مختص خود که باید آن را شناخته و در دست بگیرد. سعادت امری کاملاً فردی و شخصی بوده و قابل اشتراک با دیگران نیست. حتی سعادت امری نیست که وارد ساحت زبان شده و قابل بیان و اشتراک با دیگران باشد. خودشناسی در واقع، رجوع هر چه ژرف تر به خود است و تخلیه هر آن چیزی که ما را از خود واقعی مان دور می‌کند. افکار، تصورات، قضاوت‌ها و برداشت‌هایی که در ذهن وجود دارند موانع اساسی هستند که عمق درون فرد را از او پنهان می‌سازند. خودشناسی مستلزم ازکارانداختن «قوای عاقله» است که به صورت «زنبور ذهن» تصویرسازی شده است. ذهن و عقل مانند زنبوری برای «درون‌نگری» انسان مزاحمت ایجاد می‌کنند: «برای خودشناسی باید زنبور ذهن را خاموش کرده و تنها به نجوای قلب خود گوش کنیم». «پیوندها» معتقد است: «زمانی که به دنیا می‌آییم می‌خواهیم «خود»مان باشیم اما ماسک‌هایی بر صورت می‌زنیم که «خود اصلی»مان را از ما پنهان می‌کند. «ما در این جا ماسک‌های تان را بر می‌داریم تا «خود»تان را پیدا کنید». «استخر وجودی» تمثیل دیگری است که «پیوندها» برای رد هر گونه «عقل باوری» به کار می‌برد: «وجود انسان پر شده است از آگاهی، ذهنیت و اطلاعات. هر چه این استخر خالی تر باشد بیشتر می‌توانیم دیگران را دوست داشته باشیم چرا که این «آگاهی» است که سبب شده در مورد دیگران احساس منفی داشته باشیم. اگر عقل را کنار بگذاریم خود بخود همه را دوست خواهیم داشت.

۶- سرپرستی «بحران زده‌ها»

افرادی که جذب «پیوندها» می‌شوند عمدتاً مشکلات خود را خانوادگی، اقتصادی و سیاسی دانسته‌اند: طلاق والدین، اختلاف والدین، اختلاف با پدر یا مادر، اختلاف با زن یا شوهر، دزدگی‌های شغلی، مشکلات اقتصادی، سرخوردگی سیاسی، مشکلات ارتباطی با دیگران، احساس بیهودگی، تجاوز و سوء استفاده جنسی و غیره. این افراد به گونه‌ای نوعی، افسرده، بی‌تفاوت، ناامید، ناراضی، خشمگین، پرخاش‌گر، شاک، غرغرو، بهانه‌گیر، منتقد (در معنای عام)، بدخلق، منفی‌بین، نامتعادل، تنبل و بی‌بند و بار هستند. از همین رو آن‌ها عمدتاً توسط خانواده‌های شان و یا تصمیم شخصی به «پیوندها» مراجعه می‌کنند تا

¹⁰. self

سروسامان بگیرند. «پیوندها» این افراد بحران زده را به دو طریق مورد سرپرستی قرار می‌دهد: (۱) نظارت: هر فردی در «پیوندها» به مسئله و «داغی» که دارد شناخته می‌شود. افراد به واسطه داغ خود در گروه «نشانه‌دار» می‌شوند. «پیوندها» از افراد می‌خواهد زندگی خود را نزد دیگران هرچه بیشتر اعتراف کنند. افراد به طور مداوم چه در فضاهای رسمی و مراسم‌ها و چه در فضاهای غیر رسمی تحریک و تهییج می‌شوند تا خود را در حضور دیگری روایت کرده و درونیات‌شان را به بیرون بریزند. افراد این گونه و به واسطه ی اعترافاتشان به «امر نظارت‌پذیر» بدل می‌شوند. از سوی دیگر، «پیوندها» به واسطه ی فضاهای غیررسمی و شبکه‌ای که می‌سازد افراد را به «امور مشاهده‌پذیر» بدل می‌سازد. «هیچ کس حق ندارد تنها باشد»؛ این شعار «پیوندها» است. افراد در جریان نوعی زندگی گروهی «شیشه‌ای» قرار گرفته که در آن، گریزی از مشاهده شدن نیست. در واقع خانواده‌ها، بنگاه‌های اقتصادی و در معنایی کلی تر نهادهای اجتماعی با سپردن این افراد به «پیوندها»، «وسعت دیداری» و نظارتی خود بر «بحران زده‌ها» و روان «مسئله‌دار»شان را ارتقاء می‌دهند. (۲) تنظیم بهنجارسازانه: تمامی فعل و انفعالات روزمره افراد نه تنها باید مشاهده شود بلکه باید مورد قضاوت قرار گرفته و به واسطه احکام بهنجارسازانه «بازتفسیر» شود. این احکام که از مجموعه اعتقادات و باورهای گروه سرچشمه می‌گیرد، افراد و کنش‌های شان را «تنظیم» کرده و سر و سامان می‌بخشد. بدین ترتیب که تمامی تحرکات روحی و روانی افراد در معرض مشاهده و «قضاوت تنظیمی» قرار می‌گیرد. اشتباهات، انحرافات، لغزش‌ها، طغیان‌ها، کم‌کاری‌ها، رخوت و سستی و حتی تکانه‌های این روح به گونه ای مستمر و پیوسته و در روزمره افراد، به ویرترین مشاهده و قضاوت گذاشته می‌شود. بر این اساس، خشم، عصبانیت، پرخاشگری، ولگردی، لاپالایی‌گری، ناراحتی، افسردگی، ناامیدی، بی‌انگیزگی، تنبلی، درگیری با خانواده و حتی تخیلات، آرزوها و تصمیمات بالقوه‌ی افراد، به واسطه‌ی حضور دیگران مشاهده شده و مورد قضاوت قرار می‌گیرد. فرد در روزمره ی خود در شبکه‌ای گرفتار می‌آید که فضاهایش آکنده است از مشاهده و حکم بهنجارسازانه: آرام باش، شاد باش، خود را کنترل کن، انرژی منفی نده، بپذیر، مقاومت نکن، متعادل باش، قضاوت نکن، جلف نباش، هرزه‌گی نکن. پیوندها بدین ترتیب افرادی که روح و روانی باب میل جامعه و نهادهایش ندارند را تحت سرپرستی و تنظیم خود قرار می‌دهد. بنابراین «پیوندها» تلاش می‌کند به واسطه نظارت و احکام تنظیمی بهنجارسازانه، «سوژه‌هایی بهنجار، کارآمد و مطیع تولید کرده و به جامعه و نهادهایش تحویل دهد.

۷- پیوندها افراد تحت سرپرستی خود را در چه نسبتی با «جامعه» قرار می‌دهد

همان طور که در نظام اعتقادی «پیوندها» دیدیم انسان در اثر برخی امور از وضعیت سلامت خارج شده و رو به آشفتگی می‌رود؛ اموری چون درگیر شدن در امور بیرونی، فکر کردن، تردید، مقاومت، قضاوت، پیامدسنجی، انتقاد، شکاکیت، مخالفت، نه‌گفتن و... از مواردی که حساب می‌آیند که این آشفتگی را رقم می‌زنند. فرد بهنجار و سالم فردی است که وضعیت حال و حاضر خود و پیرامونش را به تمام معنا بپذیرد، بی آن که آن را مورد کنکاش و تردید قرار دهد از آن لذت ببرد، تسلیم اقتدارهای پیرامونش بوده و با فرورفتن ژرف در خود و درونش به دنبال سعادت فردی خود باشد. به همین ترتیب، افرادی که در جامعه

و نهادهایش همچون اقتصاد و خانواده دچار تردید، دزدگی و پرسش شده‌اند باید آن‌ها را پذیرفته و بی چون و چرا تسلیمش شوند. «پیوندها» ذهنیتی برای مخاطبانش به ارمغان می‌آورد که بتوانند در «چهارچوب داده شده امور» و بدون درگیر شدن با امور بیرونی از خود و زندگی شان لذت برده و به دنبال نجات فردی خود باشند. جهان بیرون از ما نه قابل شناخت است نه قابل دستکاری و تغییر؛ چرا که در ید قدرتِ «کائنات» است. «پیوندها» افرادی با چنین ذهنیت و ویژگی را تولید می‌کند: آرام، غیرجمعی، غیرارتباطی، پذیرا، آشتی‌پذیر، مسالمت‌جو، سازگار، آری‌گو، فانتزی، غیرحساس، متعادل، خوش‌بین، تاریخ‌زدایی‌شده، بی موضع و بی آرمان.

فرد که به گونه‌ای «بالقوه» در مواجهه با پیرامونش، تنش‌آلود، ناآرام، مردد، ناراضی و طغیان‌گر است و دقیقاً به همین دلیل میل به شناخت، دخل و تصرف، دستکاری و تغییر پیرامونش دارد به واسطه‌ی این تغییر ذهنیت، با جهان پیرامونش سازگار شده و آن را تماماً رها می‌کند. که این چیزی نیست جز برهم خوردن و اختلال در «دیالکتیک فرد و جامعه» و این اصل که جامعه به واسطه‌ی نسبت‌های دیالکتیکی با افراد به سمت اصلاح، بهبود، تغییر و رهایی به پیش می‌رود. «پیوندها» با برهم زدن این دیالکتیک و تعلیق بالقوه‌گی‌های اجتماعی افراد، آن‌ها را به «سوژه»‌هایی غیراجتماعی، منفعل، غیرحساس، سازگار و مطیع بدل خواهد ساخت و از این منظر در مقابل «جامعه» قرار می‌گیرد؛ جامعه در معنای «هستی جمعی روبه‌پیش». از سویی دیگر، «پیوندها» با تبلیغ «سعادت فردی» و این که هر فرد باید به دنبال نسخه فردی خود از سعادت و خوشبختی باشد «سوژه»‌ای غیرجمعی، غیرارتباطی و «جدافتاده از هم» تولید خواهد کرد؛ افرادی منطقی‌جداافتاده از هم و فردگرا که «جامعه» را در بنیان‌هایش با مخاطره مواجه خواهند کرد.

منابع:

- اوشو (۱۳۸۰)، بلوغ، ترجمه ی مرجان فرجی، تهران: انتشارات فردوس
- برایان ترنر (۱۳۸۷)، دین و مدرنیته، ترجمه ی هایده نیلی، خبرنگارنامه ی انجمن جامعه شناسی ایران
- دی آنجلس، باربارا (۱۳۸۳)، لحظه های ناب: لحظه های حقیقی، ترجمه ی هادی ابراهیمی، تهران: نسل نو اندیش
- فروند، ژولین (۱۳۸۳)، جامعه شناسی ماکس وبر، ترجمه ی عبدالحسین نیک گوهر، تهران: توتیا
- فعالی، محمدتقی (۱۳۸۶)، آفتاب و سایه ها، قم: انتشارات نجم الهدی
- مارکس، کارل (۱۳۸۲) دست نوشته های اقتصادی و فلسفی ۱۸۴۴، حسن مرتضوی، تهران، نشر آگه
- مظاهری سیف، حمیدرضا (۱۳۸۷)، جریان شناسی انتقادی عرفان های نوظهور، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی
- وبر، ماکس (۱۳۸۲)، دین، قدرت، جامعه، ترجمه ی احمد تدین، تهران: هرمس
- ویلسون، برایان و کرسول، جیمی (۱۳۸۶)، جنبش های نوین دینی (محدودیت ها و امکانات)، ترجمه ی محمدقلی پور، مشهد
- گل نشر